

ذیلی بر نام‌های حروف الفبای فارسی در فرهنگ بزرگ سخن

حسن قریبی *

چکیده: این پژوهش با هدف ارائه الگویی از بازیابی، یکسان‌سازی و افزودن مدخل و شواهد مثال، بر حوزه کوچکی از واحدهای واژگانی فرهنگ بزرگ سخن (نام‌های حروف الفبای فارسی) تهیه شده است. ابتدا آنچه را در رعایت شیوه‌نامه از قلم افتاده است مراعات کرده، در گام دیگر نمونه‌ای از به‌روزرسانی و ویرایش محتوایی را در همان حوزه پیشنهاد می‌کند.

کلیدواژه: فرهنگ‌نویسی، الفبای فارسی، شیوه‌نامه، تعریف، ویرایش، به‌روزرسانی.

با مروری بر میراث فرهنگ‌نویسی زبان فارسی از آغاز تاکنون، در نگاه اول این نکته به نظر می‌آید که جریان فرهنگ‌نویسی در ایران، بیشتر از روندی عرضی پیروی کرده و فعالان این عرصه کمتر به پر کردن جاهای خالی فرهنگ‌های پیشین پرداخته‌اند. شاید برخی از دلایل طفره رفتن از به‌روزرسانی فرهنگ‌های موجود، اختلاف در زمان، دایره واژگان، سطح علمی، دسترسی به منابع، تنوع شیوه‌نامه‌ها و البته برخی از شرایط اجتماعی باشد.

از منابع مهمی که در تهیه و تدوین هر فرهنگ مورد بررسی و بهره‌برداری قرار

می‌گیرد، فعالیت‌های انجام شده در این حوزه، از گذشته تاکنون است؛ همچنین کارنامه‌های به‌جامانده، به‌ویژه متأخرترین آنها، نقش تعیین‌کننده‌ای در برداشتن اولین گام در تدوین فرهنگ‌های بعدی است و واقع این است که با مقایسه فرهنگ‌های کنونی به وضوح می‌توان دریافت که هیچ فرهنگ‌نگاری بدون چشمداشت به اتفاقات گذشته در حوزه فرهنگ‌نویسی، به‌ویژه فرهنگ عمومی، نمی‌تواند به این مهم بپردازد، که اگر جز این باشد پرداختن به فرهنگ‌نویسی، لزوم مالایلمی بود که می‌شد از آن صرف‌نظر کرد. باین همه، فرهنگ‌نویسی در ایران - علی‌رغم سابقه طولانی - با کندی‌هایی روبه‌رو بوده است که شاید نبود یا ضعف نظریه علمی مناسب با قابلیت پویایی در این حوزه یکی از علّت‌هایی است که دستگاه‌های سیاست‌گذار فرهنگی کشور باید نسبت به رفع آن مسئولانه‌تر بیندیشند. دکتر حسن انوری در مقدمه فرهنگ بزرگ سخن می‌نویسد:

فرهنگ‌نگاری کار پرخطری است که هر قدر مجهز به نظریه‌های درست باشد، خالی از کاستی نخواهد بود، چه رسد به آنکه نظریه علمی در باب فرهنگ‌نگاری وجود نداشته باشد و با تمهیدات قلیل علمی و با امکانات اندک - که ما را بوده است - بدین کار خطیر پرداخته شود. علاوه بر این، صاحب‌نظران نیک آگاه‌اند که چنین کارهایی باید به مرور و در ویرایش‌های متعدّد به کمال نزدیک شود.

در این باره یادآوری نکته‌ای که ضروری به نظر می‌رسد این است که ویرایش‌هایی را که به مرور بر غنای یک فرهنگ می‌افزایند، می‌توان در دو فصل جداگانه تعریف کرد: نخست بازیینی، یکسان‌سازی و به عبارتی ویرایش فنی آنچه فراهم شده است - البته با نگاهی آسوده از تنگنای زمان و ضرب‌العجل‌های معمول - و دیگر به روزرسانی فرهنگ بر اساس یافته‌های جدید و اعمال تحولاتی که در طبیعت زیان نهمفته است، که احتمالاً اصطلاح ویرایش محتوایی برای این فصل نام مناسبی باشد. در مورد فصل نخست آنچه در مؤسسه دهخدا با انگیزه بازیینی و ویرایش فنی لغت‌نامه دهخدا انجام شد و نیز حاصل تلاش دکتر منصور ثروت بر غیاب‌اللغات و چراغ هدایت، از نمونه‌هایی است که می‌توان به آن استناد کرد. دکتر ثروت در مقدمه غیاب‌اللغات درباره سبب پرداختن به این فرهنگ می‌نویسد:

نقص قابل ذکر فرهنگ *غیاث‌اللغات* - و من چراغ هدایت را نیز به آن می‌افزایم - عدم رعایت ترتیب کامل حروف تهجی است در ضبط لغات. بدین معنی که حرف اول کلمه باب و حرف دوم فصل مقرّر شده، سپس حروف آخر کلمات در هر فصل مراعات گشته... بنابراین ترتیب منطقی حروف اواسط لغات مورد توجه قرار نگرفته است.

اما در مورد مرحله دوم، یعنی به روزرسانی و ویرایش محتوایی، مجموعه فرهنگ‌های آکسفورد به عنوان نمونه‌ای است که سعی در رعایت استانداردهای جهانی فرهنگ‌نویسی داشته است. این فرهنگ از سال ۱۹۲۸ تا مارس ۲۰۰۷ با ارائه چندین ویرایش، به گونه‌ای روشمند مورد بررسی زبان‌شناسان، ناقدان و صاحب‌نظران علم لغت قرار گرفته است.^۱

باید قبول کرد که حتی عمومی‌ترین فرهنگ‌ها نمی‌توانند از تلاقی با حوزه‌های اصطلاحی واژگان تخصصی برکنار باشند، و به عبارتی، عمومی‌ترین واژه‌ها نیز متعلق به خانواده واژگانی یا حوزه اصطلاحی خاصی هستند. بدیهی است دسته‌بندی، نشانه‌گذاری، تعیین و رعایت حد و مرزها در تعریف‌نگاری و احتراز از تشبث‌های صوری و معنایی در این مجموعه‌ها، از یک سوراخ را برای فرهنگ‌نویسان و متخصصان رشته‌های مختلف در تعریف مداخل حوزه تخصصی خود هموار کرده و از سوی دیگر، مخاطبان را به بهره‌ی بیشتری خواهد رساند. به این ترتیب، فرهنگ‌نویسی نوین ناگزیر از پرداختن به تدوین «فرهنگ‌های عمومی تخصصی» خواهد بود.

این پژوهش با هدف ارائه پیشنهاد الگویی از یک حرکت طولی در جهت به روزرسانی یک فرهنگ تهیه شده است. اینکه فرهنگ بزرگ سخن به عنوان کارگاه انتخاب شده است صرفاً به دلیل متأخر بودن و کامل‌تر بودن آن به نسبت سایر فرهنگ‌های موجود است. نگارنده بر این نکته آگاه است که متولیان فرهنگ بزرگ سخن، به ویژه دانشمند بزرگوار، دکتر حسن انوری، به روزرسانی این فرهنگ را مد نظر

1. Oxford English Dictionary, "History of Dictionary", [text], 2007, [online]. <<http://www.Oed.com/about/history.html>>, [18Apr2007].

داشته‌اند.

از آنجا که «حروف الفبا» و ترتیب آن پایه‌های هر فرهنگ را تشکیل می‌دهد، برای نمونه، در این نوشتار بر آن شدیم تا ابتدا با بررسی و تطبیق مداخل الفبا در فرهنگ بزرگ سخن مواردی را که در شیوه‌نامه این فرهنگ پیش‌بینی شده، ولی به دلایلی رعایت نشده‌است، مراعات کرده، پس از آن نمونه‌های به روزرسانی شده‌ای از مداخل این فرهنگ را پیشنهاد کنیم.

روش کار در این تحقیق چنان بوده‌است که نخست ذیل هر مدخل، با نمونه‌های مشابه ارائه شده در همین فرهنگ مقایسه شده و با عنایت به اصل رعایت شیوه‌نامه، شناسه‌های ارائه شده استخراج و به صورت یکسان و منظم در تعریف همه مداخلی که شامل آن شناسه‌ها می‌شوند، به کار می‌رود. بنابراین، آنچه در این مرحله بر تعاریف افزوده می‌شود، برگرفته از مواد موجود خواهد بود؛ به این معنا که اگر آوردن هر کدام از آن داده‌ها ضروری نباشد، باید این تشخیص به صورت یکسان شامل تمام سرمدخل‌ها نیز شود. برای مثال این سه مدخل را در فرهنگ سخن با هم مقایسه کنید:

مدخل (۱) ت te (۱!) نام واج «ت» ↑

مدخل (۲) ث se (۱!) نام حرف «ث» ↑ .

مدخل (۳) ژ ze نام حرف و واج «ژ» ↑ .

چنان‌که ملاحظه می‌شود در مدخل (۱) ت. te نام واج «ت» تعریف شده‌است، در حالی‌که در تعریف مدخل (۲) ث. se نام حرف «ث» آمده‌است؛ کاربرد این تعاریف متفاوت به صورت هم عرض می‌تواند مخاطب را به این تردید بیفکند که «واج» و «حرف» بر یک مفهوم دلالت می‌کند در حالی‌که اگر هم چنین باشد - که نیست - در تعریف‌هایی که در ذیل «واج» و «حرف» ارائه شده، اشاره‌ای به این ترادف نشده‌است. بنابراین، به نظر می‌رسد بهتر است در تعریف این «مجموعه مداخل» به روشی یکسان یا از تعریف «حرف» یا «واج» و یا از هر دو استفاده کرد، که در این تحقیق روش سوم مدخل (۳)، یعنی آوردن «حرف» و «واج»، در پی هم، برای تمام تعاریف و برای هر آنچه از این قبیل، لحاظ شده است:

ت te (ا!) نام <حرف و> واج «ت» ↑

ث se (ا!) نام حرف <و واج> «ث» ↑ .

به این ترتیب، در جهت رسیدن به الگویی واحد و یکسان، در سایر موارد نیز مانند نشانه‌های اختصاری، آوانویسی، تعداد شواهد و توضیحات، اساس بر تعمیم داده‌های ارائه شده در تعاریف گذاشته شده است تا به این ترتیب جاهای خالی پُر و ناهمسانی‌ها یکدست شود. این یکدستی به این صورت خواهد آمد که اگر در مقابل مدخل پی pi نشانه اختصاری (قد.) = قدیمی آمده باشد، دلیلی برای عدم استفاده از این نشانه در مدخل خی xi وجود نخواهد داشت و قس...

ثā sā [عر.: ثاء] (ا!) <(قد.)> نام حرف <و واج> «ث» ↑

تā tā [عر.: تاء] (ا!) <(قد.)> نام حرف <و واج> «ت» ← .

اما مرحله دوم افزودنِ مداخل از قلم افتاده و شواهد مثال است که به هر دلیل پس از تعریف واژه نیامده است. بخشی از این شواهد، با ارزشی برابر آنچه در شیوه‌نامه فرهنگ بزرگ سخن آمده، علاوه بر یافته‌های شخصی و جست و جوی رایانه‌ای پراکنده (نرم‌افزار دُرچ و لوح فشرده لغت‌نامه دهخدا)، برگرفته از برگه‌هایی است که از طرف پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی به منظور انجام پژوهشی درباره خط و هنر خوشنویسی در اختیار این‌جانب قرار گرفت. (به جا می‌دانم یاد مرحوم دکتر محمد مددپور را که بانی این پژوهش بودند گرامی بدارم).

شماری از شواهد نیز با بهره‌گیری از پیکره گردآوری شده در گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی - که پیش‌تر توفیق خدمت در این گروه را در محضر دکتر علی‌اشرف صادقی داشته‌ام - به دست آمده است.

افزودنی‌های این‌جانب بر مداخل نام‌های حروف الفبای فرهنگ بزرگ سخن داخل قلاب < > آورده شده و موارد غیرهمخوان و مورد تردید با علامت سؤال (؟) مشخص شده است. نکته دیگر اینکه در این تحقیق از آوردن نام‌های مرکب حروف مانند: «ذال منقوطة»، «زاء مقعوده»، «ضاد معجمه»، «طاء مؤلف» و امثال آن صرف‌نظر شده است. ناگفته نماند که اعمال به روزرسانی و این قبیل هماهنگ‌سازی‌ها در حوزه‌های

تخصّصی دیگر، از قبیل «ادیان»، «خط»، «نجوم» و سایر شاخه‌های تخصّصی نیز خالی از بهره نیست که امید است به همت استادان فن در ویراست‌های بعدی این اثر ارزشمند به وقوع پیوندد. در پایان، ضمن سپاس از دانشمند بزرگوار، دکتر حسن انوری و یاران ایشان، امیدوارم آنچه در ادامه آمده‌است، مفید فایده بوده و از کاستی‌های آن درگذرند. از دوست و همکار گرامی آقای مرتضی قاسمی و همسر م خانم معصومه عباسی که زحمت ویراستاری و نمونه‌خوانی این سطور را به عهده گرفتند، قدردانی می‌کنم.

تهران - نوروز ۱۳۸۶

الف 'alef [معر. از عبا] (ا.!) . ا. نام حرف
 <وواج> «ا.»، «ا.» (نخستین مدخل بخش الف):
 آن الف در بسم پنهان‌کرده‌ایست / هست هم در
 بسم و هم در بسم نیست. (مولوی ۴۰۰/۳) >
 هیچ به دُرّ یتیم من نرسیده است و هیچ الف به
 حلقهٔ میم من نکشیده. (مقامات حمیدی ۱۵۸) >
 به سبب راست و عمودی بودن شکل الف، قد را
 به آن تشبیه می‌کنند: نیست بر لوح دلم جز الف
 قامت دوست / چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم.
 (حافظ ۲۱۶) > چون کنم تا الف قامت را در
 عبادت نون کنم!؟ (خواجه عبدالله انصاری ۵۸۳) >
 ب^۱ be (ز.) ۱. نام <حرف و> «ب» ا. >. باید
 کز الف، دایره افزون نبُود / با سینهٔ دایره سر «ب»
 شده راست. (راحة الصدور ۱۶۹) > چون حق تعالی
 ب را بیافرید، با او هشتادویک فرشته بیافرید و در
 او پیژ و بسط است. (نفاثات الفنون ۱۰۳) >
 پ^۱ ba «عبر. : باء» (ا.) > (قد.) > نام <سی دیگر
 برای> <حرف و> «ب» «ب» «ب» >
 دوشیزگانِ نُه فلک ار گوی زر شدند / شاید که «با»
 و تاست به صورت چو صولجان. (مسجیرالدین
 بیلقانی ۱۵۳) > در تهجی اوّل الف است پس با.

(رُوح‌الارواح ۳۳۵) >
 > پ^۱ ba (ا.) (قد.) با^۱ «ا.» (۴) نامی دیگر برای
 حرف و واج «ب» «ب» «ب» > ب: ز باء بسمله تا سنین ختم
 ناس مرا / عبور داد بر این منتهج و بر این منوال.
 (جامی ۳۶) > باء مرکب است از دو خط: یکی
 منکب ناشی از مثلث و دویم مسطح ناشی از
 مربع. (خطوط سته ۲۳۴) >
 بی^۱ b «عبر.» (ا.) (قد.) نام <سی دیگر
 برای> <حرف و> «ب» «ب» «ب» > ب^۱ (م ۱): در
 مکتب عشق تو خُرد با همه دانش / چون طفل
 نوآموز نداند الف از بی. (جامی ۷۱۲) > بدان که
 وجود الف مقدم است بر وجود بی. (کشفی ۴۲)
 پ^۱ pe (ا.) نام <حرف و> «ب» «ب» «ب» >. > چند
 حرف است در زبان پارسی کی در زبان تازی
 نیست چون پ و ژ و ک و ف. (دستور دبیری ۵) >
 > پ^۱ pe (ا.) > (قد.) > (۴) نام آن در اصل لغت قبان
 به قاف و پای پارسی و الف و نون است. (قائم مقام
 فراهانی ۷۱) >
 پی^۱ pi (ا.) (قد.) نام <سی دیگر برای> حرف
 «پ». «پ» «پ» > ب: <نماز دیگر بکشنبه بود از بهمن / که
 پی و دال سفندارمذ بُد از تقویم. (انسوری ۳۵۲)

○ به حرف میم و همی و پی ری و بی پیدا آورد.
(از طلسم). (ارجانی: سمک عیار ۲۴/۱: معین)

ت^۱ te (ا.!) نام <حرف و> واج <ت> ↑. >: ت
هم به حد ب و الف می‌باید/ یک نقطه سرش به
زیر درافزاید (راحة‌الصدور^۱ ۱۶۹) ○ خطاط چون
خواهد که جایی کششی کند یا مقامی بازآفتد که
کلمه درنگتجد دنبال ب و ت درازتر کشد.
(راحة‌الصدور ۲۹۳)

تا qa <عر: تاء> (ا.!) <قد>. <نام> سی دیگر
برای < حرف جو واج> <ت> ← ت^۱. >: یا بی
قلم دو نون مرتب نگاشته/ اندر میان چو تا دو نقطه
کرده مضمزش. (خاقانی ۲۱۷) ○ برای فرق میان
ب و ت، تا (ق) را یک نقطه در زیر نهادند.
(راحة‌الصدور^۱ ۱۶۹)

<تاء> qa <عر: (ا.!) <قد>. تا^۱ → ا. (ق) هر تاء
تأثیت که عندالوقف، ها شود به ها نویسند؛ همچو
نعمه. (نقائس‌الفتون^۱ ۳۱)

تی^۱ ta <عر: (ا.!) <قد>. نامی <دیگر> برای
حرف <جو واج> <ت> ← بت است هرچه بود بعد
وحدتش یعنی/ پس از الف که رقم کرده‌اند بی تی
را. (جاسمی^۱ ۴) ○ عظمت آن به عین و طی و میم
و تی در فهم نیاید. (فیه مافیه ۱۲۳)

ث se (ا.!) ا. نام حرف <جو واج> <ث> ↑.
>: حرف <ث> سِرْ عالم ترکیبی و طور ترتیبی آمد
و او در اسماء‌الحسنی در دو اسم ظاهر شد، یکی
وارث و دوّم باعث در وارث. (نقائس‌الفتون ۱۰۹)
ثا qa <عر: ثاء> (ا.!) <قد>. <نام> سی دیگر
برای < حرف جو واج> <ث> ↑ > چون الف
صدر و سر اقران خود شد لاجرم/ تا به حرف یا و
حرف با و تا و تا و جیم. (سوزنی ۲۰۳) ○ ... ثلم و

سلم که هر دو مشترک‌اند در لام و میم و ممتازند
به تا و سین و معنی مشترک و هن است.
(نقائس‌الفتون^۱ ۵۹)

<تاء> qa <عر: (ا.!) <قد>. تا^۱ → ا. (ق) >:
مخرج طاء و ذال و تاء طرف لسان است با طرف
ثنا یا و مخرج فا باطن شفه سفلی با طرف ثنا یا
علیا (نقائس‌الفتون^۱ ۵۰۲)

ثی <عر: (ا.!) <قد>. <نام> سی دیگر برای
حرف <جو واج> <ث> ← ت >: کآراسته شد به
بهترین حال/ در سلخ رجب به تی و فی دال (لیلی
و مجنون ۵۳)

ج ze (ا.!) نام <حرف و> واج <ج> ← ج: خط
ج نسبت ابداع اوّل و نسبت مقام شهادی و نسبت
نفس کلی... (نقائس‌الفتون^۱ ۱۰۰)

جیم jim <عر: (ا.!) نام حرف <جو واج>
<ج> ← ج: در خم زلف تو آن خال سه دانی
چیست؟ نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده‌ست.
(حافظ ۲۶) ○ دایره جیم چنان باید که از او نونی
حاصل آید. (شط و سواد ۲۶۲) ثبه سبب حلقوی
بودن شکل جیم آن را به زلف تشبیه کرده‌اند: زلف
سپهش به شکل جیمی/ قدی چو الف دهن چو
میمی. (لیلی و مجنون ۲۳۰) ○ غُرّه‌ای چون سیم
خام، و طُرّه‌ای چون هزار جیم و لام. (مسقامات
حمیدی ۱۳۳)

چ ce (ا.!) نام <حرف و> واج <چ>. ← چ
>: [شاهد]

ح he (ا.!) نام <حرف و> واج <ح> ← ح
>: [شاهد]

حآ ha <عر: حاء> (ا.!) <قد>. <نام> سی دیگر
برای حرف <جو واج> <ح> ↑ ح >: گاه جیمش

حرف د بر سبیل اجمال اشارت است به چهار نور... (نقائس الفنون ۱۰۷) <

دال ^۱ dāl > [عر.] < (ا.) نام حرف <و واج> «د».
 د: که دال نیز چو دال است در کتابت لیک/ به
 ششصدونودوشش کم است دال از ذال. (انوری^۱
 ۲۸۶) > در نیمهٔ دایرهٔ دال گویند در اصل الف
 بود، خم کردند دال شد. (نقائس الفنون ۲۰۷) > به
 سبب خمیدگی شکل آن، هر چیز <(۴)> خمیده
 را به آن تشبیه می‌کنند: ماهی که قاف تا قاف از
 عکس اوست روشن / چون روی تو بدیده پستی
 چو دال کرده. (عطار^۲ ۵۸۷) > ز قهر او شده کوه
 گران چو حلقهٔ میم / ز خدمتش شده پشت فلک
 چو حلقهٔ دال (سنایی^۲ ۳۵)

> دي di [عر.] < (ا.) (قد.) نامی دیگر برای
 حرف و واج «د» > د. [شاهد]<

> ذ ze < (ا.) نام حرف و واج «ذ». (۴) حرف ذ
 حرفی است که نور او را استقراری و ضرورتی
 نیست، چه او در هیچ اسمی از اسمای معهود الهی
 نیامده. (نقائس الفنون ۱۰۷) <

ذال ^۱ dāl > [عر.] < (ا.) نام حرف <و واج> «ذ».
 ذ: ذال و میم و ها ز هجرت رفته در روز الف/
 فصل ثانی وقت پیشین نیمهٔ ماه صفر. (خواجو ۵۸)
 > ذرخش، برق است، و اندر پارسی گویند [هیچ
 کلمه نیست] که اول حرف او ذال آید الا این. (لغت
 قرس ۱۲۹) <

ر re < (ا.) نام <حرف و> واج «ر» > . > کی ترکیب
 ق، ر، م، که از برای غلبه وضع کردند و این معنی
 در قرم که غلبه از برای شهوت گوشت خوردن
 است... (نقائس الفنون ۴۰۱) <

رأ r. > [عر.: راه] < (ا.) > (قد.) < نام > سی دیگر

می‌کند که حا و دال / گاه صلحش می‌کند گاهی
 جدال. (مثنوی^۱ ۲۰۵) > محبت مأخوذ است از
 حبه به کسر حا و آن نخمه‌هایی بود که اندر صحرا
 بر زمین افتد. (کشف‌المحجوب ۳۹۳) <

> حاء ^۱ hā [عر.] < (ا.) (قد.) حا > ا. به روز حشر
 که از من خمیم برشکنند / به حاء و میم که پرهیزد از
 خمیم مرا. (فرید اصفهانی ۸) > عوام بن مراجع که
 به رای مهمله و جیم است و ابن معن مزاحم که به
 رای منقوط و حاء نقل کرد. (نقائس الفنون^۱ ۴۰۱) <
 حی hi [عر.] < (ا.) > (قد.) < نام > سی دیگر
 برای < حرف > و واج < «ح» > . > ح: حلقهٔ حی
 را کالف اقییم داد / طوق ز دال و کمر از میم داد.
 (مخزن‌الاسرار ۴۳) [شاهد]<

خ xe < (ا.) نام <حرف و> واج «خ» > .
 > [شاهد]<

> خا ^۱ khā > [عر.: خاء] < (ا.) > (قد.) < نام > سی
 دیگر برای < حرف > و واج < «خ» > . > خ:
 خرّمی، لیک نارسیده به میم / فرّخی، لیک خای از
 او شده جیم. (سنایی ۱۶۴) > بخل سه حرف
 است؛ با و آن بلاست و خا و آن خسران است و
 لام و آن نوم است. (تذکرهٔ الاولیاء^۲ ۱۱۹) <

> خاء ^۱ khā [عر.] < (ا.) (قد.) خا > ا. (۴): از بیت
 ثانی جمیع حروف را ملفوظی تحصیل نموده، به
 این طریق که خاء لفظ خمّ مبتدل به می شود و میم
 حاصل آید. (تذکرهٔ نصرآبادی^۲ ۷۲۸) <

> خی xi [عر.] < (ا.) (قد.) نامی دیگر برای حرف و
 واج «خ» > . > خ: همیشه تا سر زلفین نیکوان تار /
 چو خوی و جیم شود از بر صحیفهٔ سیم (مسعود
 سعد ۵۰۶) <

د ^۱ de < (ا.) > ا. نام <حرف و> واج «د». > د:

برای < حرف > و واج < و ر >: بوی ست نه عین و نون و با و را / نام معروف عنبر سارا (ناصرخسرو ۱۸۲) ○ اما را نیز دو نقطه است یکی سر و یکی دامن. اگر نقطه بر سر او نهند دال شود. (خط و سواد ۲۶۵)

< زاء > zā (ع.ر.) (ا.!) (قد.) زا^۱ → ا. ۱. (؟) در صدر وزارتت که در عشق زراست / چون از پین راء عثرو واو افتاده‌ست. (انوری^۲ ۹۵۵) ○ حروف لقب او را از شین و راء شر ترکیب داده‌بود. (جوینی ۲۶۳) < ری > rī (ع.ر.) (ا.!) (قد.) نام < سی > دیگر < برای > حرف > و واج < و ر >: دالی که مرکب است باید/ بر صورت ری مصور آید. (آداب‌الخط ۱۹۳)

ز^۱ ze (ا.!) نام واج و حرف < ز > ↑
زا zā (ع.ر.: زاء) (ا.!) (قد.) < نام > سی دیگر برای < حرف > و واج < ز >: ز: < زای زبان عجز گره می‌شود چو ها / در شرح آن‌که هست بر آن دال کاف کن. (ابن‌یمین ۴۹۵) ○ زا و همزه و ها هر سه متحرک‌اند میان دو ساکن. (جامع‌العلوم ۲۲۸) < زاء > zā (ع.ر.) (ا.!) (قد.) زا^۱ → ا. ۱. (؟) اگر انوری خواهد از روزگار / که یک لحظه بی زاء زحمت زید. (انسوری^۲ ۶۴۶) ○ قرائت کسایی یعزب به کسر زاء است. (کشف‌الاسرار ۳۰۷)

زی zī (ع.ر.) (ا.!) (قد.) نام > سی دیگر برای < حرف > و واج < ز >: همیشه تا نقطی برزند بر سر زی / همیشه تا سه نقط برزند بر سر شین. (فرخی^۱ ۲۹۲) ○ زهد سه حرف است: زی و هی و دال. (ملک‌السلوک ۱۴۲)

ژ zē (ا.!) نام حرف و واج < ز > ↑
< ژبی > zī (ا.!) (قد.) نامی دیگر برای حرف و واج

< ز > zē (؟) [شاهد] < ژا zā نامی دیگر برای حرف و واج < ز >: هر کلمه کی در پارسی مثلاً به فا بود اگر چند قومی به با گویند صواب آن بود کی به فا نبشته شود چنانک گوی (؟): زردفام و این و مانند آن و همچنین در زا و ژا. (دستور دبیری ۱۰)

سی se (ا.!) نام < حرف > و < واج > «س» ↑
سین sin [ع.ر.] (ا.!) نام حرف > و واج < «سین» ← س: آسان مگیر کار که در سین این طلسم / دندان‌های که بینی دندان ازدهاست. (جاسمی^۱ ۲۴) < دهان چون میم عقیقین می‌گشاد و لعاب نحل در میان سین سیمین نهان می‌گردانید. (داراب‌نامه بیغمی^۱ ۵۹) ه به سبب دندان‌های بودن شکل سین آن را به دندان و چیزهای دندان‌دار تشبیه کرده‌اند: شکل دهنت به میم ماند / دندان‌ت میان سیم سین است. (صابر ترمذی ۳۰۲) ○ از سین سعادتش دندان‌تاج کرده و از میم معانی حلقه یاره ساخته. (منشآت خاقانی ۱۶۰)

ش shē (ا.!) نام حرف و واج < «ش» > ازل دندان‌ت ش سر حرف ب است و دوم حرف ت است و سوم ریمی الف و باقی حرف ب تمام و دنبالش بیشترک برکشند. (راحة‌الصدور ۱۷۰)

شین šīn (ع.ر.) (ا.!) نام حرف و واج < «ش» > ش: < از خر به دین شده‌ست جدا مردم / شین را سه نقطه کرد جدا از سین. (ناصرخسرو ۸۸) ○ بلال حبشی می‌گفت: اشهد ان لا اله الا الله. به سین می‌گفت به شین معجم نمی‌توانست گفت. (عین‌القضاة همدانی^۲ ۴۹) ه به سبب شکل گرفتن شین با افزودن سه نقطه به سین آن را برتر از سین تشبیه کرده‌اند: با شین شوی آمد از عدم / ز آن

تاجور آمد چو حرف شین. (انوری^۱ ۳۷۵)

<ص> (۲)

صَاد sād >عر.< (ا.!) نام حرف <و واج> «ص»
 ← ص: سر صاد باید که به قدر دو نقطه باشد بدون
 سین در عرض و طول و عمق (عبدالله صیرفی:
 کتاب شهرآرایی ۲۳) ○ تا نتواند به میم تو چشم
 گشاد/ انگشت نهم ز رشک بر دیدهٔ صاد. (جامی^۲
 ۸۱۸) هُ به سبب کشیدگی و حلقوی بودن شکل
 صاد آن را به چشم تشبیه کرده‌اند: چشم تو صاد
 است و سر زلف دال/ با خود از آن هر دو مرا صد
 خیال. (جامی ۵۵۳)

<ض> (۲)

ضَاد zād >عر.[ا.!] نام حرف <و واج> «ص» ←
 ض: به سان دیده شود چشم صاد روشن، اگر/
 دهد ضمیر تو اش مردمک به نقطهٔ ضاد. (وحشی
 بافقی ۲۸۱) ○ ضبابه به ضاد معجم و غیرمعجم
 آمده‌است. (براقیت‌العلوم ۹۵) <

ط ṭ >عر.[ا.!] نام حرف و واج «ط» ← ط: تو
 صورت ط از الف و از باکن/ یک ربع ز دایره در او
 انشاکن. (راحة‌الصدور ۱۷۱) <

طَاء ṭā >عر.: طاء> (ا.!) نام حرف <و واج>
 «ط» ↑. >: اما ط را اَوَّلُ الفی باید نوشت و سر
 صادی در او پیوست. (خط و سواد ۲۶۵) <
 >طَاءِ قَا >عر.[ا.!] >(قد.)< نامی دیگر برای
 حرف و واج «ط» ← ط: → ۱. خلعت اولاد
 عباسش بداد/ طاء و سین بی زحمت طاشش بداد.
 (منطق‌الطیر ۲) حکم ترکیب طاء با حروف حکم
 صاد است مگر آنکه در صاد مطلقاً مد جایز نبود.
 (خطوط سنه ۲۲۰) <

>ظ ze >عر.[ا.!] نام حرف و واج «ظ» ← ظ:

چند حرف است کی در پارسی نیست چون ص و
 ض و ط و ظ و برضاد و ظا اتفاق است اما در صاد
 و طا به پارسی آمیخته شده‌است، بکوشد تا کمتر
 نبشته شود. (دستور دبیری ۵) <

ظَا ṭā >عر.: ظاء> (ا.!) نام حرف <و واج>
 «ظ» ← ظ: >: طا و ظا الف و سین و شین دندان/
 ها دهان تو با لب خندان. (اوحدی مراغی ۵۲۳)
 ○ مذهب ورش آن است که لام چون متحرک شود
 به فتح و پیش او صاد یا طا یا ظا واقع باشد
 (نقائس‌الغنون ۵۱۴) <

>ظَاءِ zā >عر.[ا.!] >(قد.)< ظا ۱ → ۱.
 [شاهد]<

عین ʿ >عر.< (ا.!) نام حرف <و واج>
 بیست‌وسوم از الفبای فارسی (۲) ← ع: >: ماه نو
 در سایهٔ ابر کبوترقام، راست/ چون سحای نامه با
 چون عین عنوان دیده‌اند. (خسافانی ۹۲) ○ دایرهٔ
 عین همچو دایرهٔ جیم است و سر او را به دو چیز
 تشبیه کند یکی به نعل اسب و دوم به دهان شیر.
 (نقائس‌الغنون ۲۰۸) هُ <

غَیْن qayn >عر.< (ا.!) نام <حرف و> واج «غ»
 ← غ: >: به صورت ارچه که مانند عین و غین
 به هم/ ولی به نهصد و سی زائد است غین ز عین.
 (ابن‌بیمین ۱۵۰) ○ خا و غین از یک منخرج‌اند و از
 جملهٔ حرف حلق است. (روض‌الجنان^{۱۲} ۸۶) <

ف f >عر.< (ا.!) نام <حرف و> واج «ف» ↑.
 >در تشخیص و محقق سرف است حرف راه در دنبال
 بسته چنان‌که سر «ف» بنویسی و از ریح آخر دایره
 اگر خواهی به او کنی... (راحة‌الصدور ۱۷۳) <

فَا fā >عر.: فاء> (ا.!) >(قد.)< نام <سی دیگر
 برای> حرف <و واج> «ف» ← ف: >: کوه

که >: کاف کفر اینجا به حق‌المعرفه/ دوست‌تر دارم ز فای فلسفه. (متعلق‌الطیر ۲۵۱) ○ چون کاتب بر کاغذ قاف و کاف نویسد هرآینه جیم و دال نتواند بود. اگر تقدیر از یکی بوجهل صفتی آفریند به هر حال خلیل‌نعتی نتواند بود. (عین‌القضاة ممدانی^۱ ۱۹۸ <

گگ ge (ا.!) نام <حرف و> واج <گ> ↑ . <[شاهد]>

گاف gā (ا.!) نام <حرف و> واج <گ> به گ. >: هیچ نامی بی‌حقیقت دیده‌ای/ یا ز گاف و لام گُل گُل چیده‌ای. (مسنوی^۱ ۲۱۲) ○ اصل این نام هوشنگ است اما چون به تازی نویسد گاف جیم گردانند. (فارس‌نامه ۹) <

ل le (ا.!) نام حرف و واج <ل> به ل. >بر این وجه <ل> و ضلع قایم ضلع الف است و ضلع میسوط ضلع ب. (نقائس‌الفنون ۹۵) <

لام lam (ع.ر.) <لام> (ا.!) ۱. نام واج و حرف <ل> به ل >: تو قاف قندی و من لام لب تلخ/ ز قاف و لام ما قلم می‌توان کرد. (کلیات شمس ۸۳) ○ شعاع نظر مُشاع بر روی افتاد از ماه باجمال‌تر... غُزه‌ای چون سیم خام، و طُزه‌ای چون هزار جیم و لام. (مقامات حمیدی ۱۳۳) <

م me (ا.!) نام واج و حرف <م> به م. >[شاهد]< میم mim (ع.ر.) <میم> (ا.!) نام <حرف و> واج <م> به م >: زهی دهان تو میم و ز لعل حلقه میم/ زهی دو زلف تو جیم و ز مشک نقطه جیم. (جمال اصفهانی ۲۳۵) ○ هیچ دست به دُرِ یتیم من نرسیده است و هیچ الف به حلقه میم من نکشیده. (مقامات حمیدی) هُ به سبب گیرد و تنگ بودن دایره میم آن را بیشتر به دهان تشبیه کرده‌اند: زهی

رحمت حرمتی دارد که پیش قدر او/ کوه قاف و نقطه فا هر دو یک‌سان دیده‌اند. (خسافانی ۹۳) ○ قریب‌التماطی آن است که عطف به فا و ثم و اخوات او کرده‌باشد نه به واو یا اگر به واو باشد معطوف‌علیه را محلی از اعراب بؤد. (نقائس‌الفنون^۱ ۸۸) <

<فاه fā (ع.ر.) [ا.!] >(قد.)< نامی دیگر برای حرف و واج <ف> به ف چون بعد از فاه الف لام یا ذال باشد یا حرفی که به سه نقطه ارتفاع یابد در آن مدّ و قصر جایز بؤد. (خطوط سته ۲۴۱) <

<فی fey و fi (ع.ر.) [ا.!] >(قد.) نام دیگر حرف <و واج> <ف> به ف: بر دامن کوه‌سار حلمش/ سر پیش فکنده قاف چون فی (ابوالدین احسینکی: لغت‌نامه^۱)

ق qe (ا.!) نام <حرف و> واج <ق> ↑ . جمیع موجودات در تحت نود و نه نام حق داخل‌اند و نودو نه نام در اسم اعظم حق صد است و ق نیز از حساب عددی بدین سبب صد آمد. (نقائس‌الفنون^۱ ۱۰۶)

قاف q (ع.ر.) [ا.!] نام <حرف و> واج <ق> به ق >: نقطه قاف قناعت دانه من گشته است/ بال عتقا بادزن زبید من افتاده را. (صائب ۱۰۲) ○ میان قاف و جیم در صفت حرفیت تناسبی هست که میان جیم و نقطه قاف آن تناسب نیست. (عین‌القضاة ممدانی^۱ ۲۰۵) <

ک ke (ا.!) نام واج و حرف <ک> به ک ۱. >اصل ترکیب ک، ل، م از برای شدت و قوت است و معانی تراکیب ممکنه از او به آن راجع (نقائس‌الفنون ۵۷) <

کاف kā (ع.ر.) [ا.!] نام <حرف و> واج <ک>

مراغی (۲۵۷) < با و ها اشارت خطاب غیب است. (روزبهان^۱ ۶۲).

< هاء hā [عر.] (ا.) (قد.) نامی دیگر برای حرف و واج «ه» ه: چون عین عید نعلش وز نقش، گوش و چشم / هاء مشفق آمد و میم مدورش. (خاقانی ۲۲۵) < در مقام ها، میم زوی است و هاء وصل و الف خروج. (نفاثات الفنون ۱۵۷) <

هی h. (ا.) < [عر.] (قد.) < نام > سی دیگر برای < حرف > و واج < «ه» ه ه: > ز آه ایشان، گه الف چون سوزن عیسی شده / گاه، هی چون حلقه زنجیر مطران آمده. (خاقانی ۳۶۹) < آه ایشان گاه الف وار به ساق عرش رفتی و گاه چون هی در حلق حلقه شدی. (منشآت خاقانی ۱۱۰) <

ی ye (ا.) نام < حرف > و واج «ی» ی ه ی. یا yā. < [عر.: یاء] (ا.) < (قد.) > < نام > سی دیگر برای حرف و واج «ی» ی ه ی. >: اَوَّلًا بَشَوَکَه خَلْقِي مُخْتَلَفٍ / مُخْتَلَفٍ جَانَنَدِ اَزِ یَا تَا اَلْفِ. (مشوی^۱ ۱۷۹) < حرف وصل در تازی بیش از چهار نیست: الف و واو و ها و یا. (جامع العلوم ۲۳۰) < یاء yā? < [عر.] (ا.) < (قد.) > یا ه ی. (؟) < نیکو بُنُودِ بَا شَرَفِ یَاءِ اِضَافَتِ / مَدْحَشِ بَهِ اَلْفِ لَامِ قِصَبِ کَرْدَنِ وِ اَطْلَسِ. (اثیرالذین

اخصیکنی ۱۸۹) < حکم یاء در ترکیب همان حکم باء و اخوات آن است. (خطوط سنه ۲۴۳) < یی yī < [عر.] (ا.) < (قد.) > نام > سی دیگر برای < حرف و واج «ی» ی ه ی: > عقل و جان چون یی و سین بر در یاسین خفتند / تن چو نون کز قلمش دور کنی تا بینند. (خاقانی ۹۹) < پیرمرد... موم خواست و از آن نگیں نقش برگرفت... حروف میم و هی و بی و ری و یی پیدا آورد. (سمک عیار^۱ ۲۴) <

دهان تو میم و ز لعل حلقه میم / زهی دو زلف تو جیم و ز مشک نقطه جیم. (جمال‌اصنهانی ۲۳۵) < شروان دخت میم عقیق از هم بگشاد و سیم سیمین از میان حلقه میم بنمود. (سمک عیار^۱ ۳۵۷) <

ن ne (ا.) < نام حرف و واج «ن» ن: > نون^۱ (بر ۱) < (؟). > سه سورت از آن به مفردات افتتاح کرد ص، ق، ن تا اشارت باشد بدان که حروف افراد در عربیت بر سه شکل است. (بواقیت‌المعلوم ۱۱۴) < نون nun < [عر.] (ا.) < نام > حرف و واج «ن» ن: > فرزند کاف و نونند از افراد کاینات / احمد میان ایشان فرزند امجد است. (جاسمی^۱ ۲۸) < > هرگاه میم را بر حا و دال واو و نون و یا گذاری، محمد مؤمن می‌شود. (تذکره نصرآبادی^۲ ۷۲۴) > به سبب خمیده بودن شکل نون، آن را به پشت دو تا تشبیه کرده‌اند: میم دهان خود را از من نهان چه کردی؟ / باری، نگاه می‌کن در قامت چو نونم. (اوحدی مراغی ۲۹۶) < دل‌های ایشان از هیبت الوهیت پُر خون، و الف قامت ایشان از بیم قیامت چون نون. (خواججه‌عبدالله انصاری^۲ ۵۷۸). < واو vāv < [عر.] (ا.) < نام واج و حرف «و» ه و: > < فتاده است دلم در میان خون چون واو / کشیده زلف تو را در کنار جان چون جیم. (خواججو ۴۶۹) < شب را خلعت سیاهی از اطللس است که طراز اعزاز او واو قسم وَاللَّیْلِ اِذَا عَسَمَسِ است. (خواججه‌عبدالله انصاری^۲ ۵۹۵) <

ه he (ا.) نام < حرف و واج «ه» ه. ↑ . [شاهد]

ها hā < [عر.: هاء] (ا.) < (قد.) > < نام > سی دیگر برای < واج و حرف «ه» ه ه: > پیش الف بس که فتادم چو با / ها شدم از بس که بغلتیده‌ام (اوحدی

کتابشناسی

- ابن بلخی (۱۳۳۹ ش / ۱۹۲۱ م): فارس‌نامه، گای لسترنج و رینولد الن نیکلسون، کمبریج، مطبعة دارالفنون، چاپ اول.

- ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی بن محمود، المدعو به خواجه المرشدی کرماتی (۱۳۳۶): دیوان اشعار، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتاب فروشی محمودی و بارانی، چاپ اول.

- ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی (۱۳۳۹): کشف الاسرار و عده‌الایار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.

- ابویعقوب سجستانی (۱۳۲۷): کشف‌المحجوب، به کوشش هنری کرین، تهران، قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه، چاپ اول.

- احمد مجنون رفیقی هروی (۱۳۷۲): کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، سوادالخط، به کوشش نجیب مایل هروی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.

- ادیب صابر ترمذی (۱۳۴۳): دیوان، به کوشش محمدعلی ناصح؛ تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، چاپ اول (تاریخ تحریر خط کتاب: مهرماه ۱۳۴۳ ش).

- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۶۵): لغت فرس و لغت دری، به کوشش فتح‌الله مجتبائی - علی اشرف صادقی، تهران، خوارزمی، چاپ اول.

- افضل‌الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۶۸): دیوان، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار، چاپ سوم.

- امیر فخرالدین محمود بن امیر یمین‌الدین طغرای مستوفی فریومدی (۱۳۴۴): دیوان اشعار، به کوشش حسین علی باستانی راد، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ اول.

- اوحدالدین انوری ابیوردی (۱۳۳۷): دیوان، به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.

- بیغمی، مولانا شیخ حاجی محمد بن شیخ احمد بن مولانا علی بن حاجی محمد (۱۳۳۹): داراب‌نامه، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.

- جامی، نورالدین عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۸): دیوان (فاتحة‌الشباب)، به کوشش اعلاخان

- افصح‌زاد، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول.
- جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی (۱۳۲۰): دیوان کامل، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، کتاب‌فروشی ابن‌سینا، چاپ اول.
- حسن انوری (۱۳۸۱): فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، چاپ اول.
- حکیم ناصر خسرو (۱۳۵۳): دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
- حمیدالدین ابوبکر عمرین محمودی بلخی (۱۳۶۵): مقامات حمیدی، به کوشش رضا انزایی‌نژاد، تهران، اساطیر، چاپ اول.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۴۹): منشآت، به کوشش محمد روشن؛ تهران، دانشگاه تهران.
- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۷۲): مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، به کوشش محمدسرور مولایی، تهران، توس، چاپ اول.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۸): مقالات دهخدا، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تبریز، فریدون علمی، چاپ اول.
- رکن‌الدین اوحدی مراغه‌ای (۱۳۴۰): کلیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد محدود بن آدم (۱۳۴۱): دیوان، به کوشش مدرّس رضوی، تهران، کتابخانه ابن‌سینا، چاپ اول.
- شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی‌المظفر منصورالمعانی (۱۳۶۸): روح‌الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، به کوشش نجیب مایل هروی؛ تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۶۸): دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- عبدالله صیرفی (۱۳۷۲): کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، آداب‌الخط، به کوشش نجیب مایل هروی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- عطار نیشابوری، ابی‌حامد محمد بن ابی‌بکر ابراهیم (۱۳۲۵/ق/ ۱۹۰۷ م): تذکرة الاولیاء،

- به کوشش رینولد الن نیکلسون، لیدن، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۴۲): منطق الطیر (مقامات الطیور)، به کوشش سید صادق گوهرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- علامه شمس‌الدین محمد بن محمود آملی (۱۳۷۷): نفائس الفنون فی عرایس المیون، به کوشش میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، چاپ اول.
- عین‌القضات همدانی (۱۹۷۲): نامه‌های عین‌القضات، به کوشش علی‌نقی منزوی و عقیق عسیران، تهران، بنیاد فرهنگی ایران، چاپ اول.
- غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری (۱۳۶۳): غیاث‌اللغات؛ چراغ هدایت، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.
- فتح‌الله بن احمد بن محمود سبزواری (۱۳۷۲): کتاب‌آوایی در تمدن اسلامی، اصول و قواعد خطوط سنّه، به کوشش نجیب مایل هروی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- فخرالدین رازی (۱۳۷۲): جامع‌العلوم سنّی، به کوشش سید علی آل‌داود، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب‌الارجانی (?): سمک عیار، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران، دانشگاه تهران.
- فرّخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ (۱۳۴۹): دیوان، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران، زوّار، چاپ اول.
- قائم‌مقام فراهانی (۲۵۳۷): نامه‌های پراکنده قائم‌مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- مجیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸): دیوان، به کوشش محمد آبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، چاپ اول.
- محمد بن علی بن سلیمان الزاوندی (۱۳۳۳): کتاب راحة الصدور و آیه‌الشرور در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال هندی پیشاوری و مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر - کتاب‌فروشی تأیید اصفهان، چاپ اول.
- محمدصادق فراهانی (۱۳۱۲): دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی قائم‌مقامی، به کوشش

- وحید دستگردی، تهران، مطبعة ارمغان، چاپ اول.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴): دیوان اشعار، به کوشش مهدی نوریان، اصفهان، کمال، چاپ اول.
- مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی (۱۳۳۰): کتاب فیہ مافیہ، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
- _____ (۲۵۳۵): کلیات شمس یا دیوان کبیر، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۶۳): مثنوی معنوی، رینولد. ا. نیکسون، به کوشش دکتر نصرالله پورجوادی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- المیهنی، محمد بن عبدالخالق (۱۹۶۲م): دستور دبیری، به کوشش عدنان صادق ارزوی، ترکیه، دانشکده الهیات دانشگاه آنقره، چاپ اول.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸): تذکره، به کوشش احمد موفّق یزدی، تهران، اساطیر، چاپ اول.
- نظامی گنجه‌ای (۱۳۶۳): مخزن الاسرار، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، توس، چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۴): لیلی و مجنون، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، توس، چاپ اول.